



مفهوم‌شناسی وفاق ملی در بستر قلمرو معنایی و مصداقی حقوق عامه بارویکرد احیایی در قانون اساسی

ابوالفضل احمدزاده *

چکیده

طبق بند ۲ اصل ۱۵۶ قانون اساسی، یکی از وظایف محوری قوه قضائیه «احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع» است که با لحاظ کارویژه‌های دادستانی‌ها به‌ویژه در مراکز استان‌ها، این تکلیف توسط آن نهاد، پیگیری، تحقق و تعیین می‌یابد. این فرایند یا برآیند (بنا به نحوه ورود دادستانی به یک موضوع واجد جنبه‌های حقوق عامه) براساس بند «الف» ماده ۱ دستورالعمل نظارت و پیگیری حقوق عامه (مصوب ۱۳۹۷/۱۱/۳ رئیس قوه قضائیه) در کسوت مفهومی‌اش «حقوقی است که در قانون اساسی، قوانین موضوعه یا سایر مقررات لازم‌الاجرا ثابت است و عدم اجرا یا نقض آن، نوع افراد یک جامعه مفروض مانند افراد یک شهر، منطقه، محله و صنف را در معرض آسیب یا خطر قرار می‌دهد یا موجب فوت منفعت یا ضرر یا سلب امتیاز آنان می‌شود از قبیل: آزادی‌های مشروع، حقوق محیط‌زیستی، بهداشت و سلامت عمومی، فرهنگ عمومی و میراث فرهنگی، انفال، اموال عمومی و استانداردهای اجباری»؛ فلذا سؤال اساسی این مقاله، برچنین انگاره‌ای استوار می‌شود که آیا، امکان اخذ مفهوم روشن یا تعریف اجلی یا مراد فحوائی از تعریف ارائه شده حقوق عامه در تناظر با بنیاد نظری یا معنایی وفاق ملی از حیث دامنه و شمول استغراقی آن وجود دارد؛ به دیگر بیان، با تدقیق و مطالعه در ادبیات نظری و مفاهیم ساختاری مرتبط با مصادیق عام‌الشمول حقوق عامه، می‌توان روش یا رویکردی را با بهره‌گیری از عناصر دخیل یا ذی‌نفعان در

*. قاضی دادگستری، معاون دادستان مرکز استان سیستان و بلوچستان، در امور حقوق عامه و پیشگیری از جرم.

Ahmadzade20@gmail.com

وفاق ملی که اساساً التّاس بما هم التّاس اند، ارائه یا پیشنهاد نمود تا اینکه در روند احیایی حقوق عامه و حتی در مراحل شناسایی مصادیق آن جهت نیل به هدف و غایت اصلی قانونگذار ایرانی، مؤثر افتد و در فرض پذیرش این رویکرد، بر آن عملیات نظری و فرایند استخراجی و اجتهاد میدانی در ربط و وصل نمودن رگه‌های مفهومی اصطلاح «وفاق ملی» با عبارت قانونی «حقوق عامه» آثار و نتایج عینی مترتب است؟ پاسخ ابتدایی با استناد به تجارب قضائی در حیطه احیای حقوق عامه در استان سیستان و بلوچستان و با امعان نظر در الگوی مدونه در دادستانی مرکز استان، با لحاظ و دخیل نمودن عبارت مرکزی نظیر «تقریب مذاهب» مثبت و مؤثر در مقام وحدت استانی و ملی است و روش معموله در این مقاله به شیوه توصیفی و تحلیلی با رویکرد تبیین خاستگاه و آوردگاه احیای حقوق عامه در بستر وفاق ملی است.

واژگان کلیدی: احیای حقوق عامه، قانون اساسی، وفاق ملی، تقریب مذاهب، وحدت ملی.

بیان مسئله

ادبیات عرفی و گفتگوهای فنی و عامیانه در چند سال اخیر با وصف احیای حقوق عامه، چه در محافل دانشگاهی و حوزوی و چه در مجامع اجتماعی و مردم‌مدار، رو به تزاید گذاشته و به‌نحوی بیانگر اقبال عمومی مردم و سوگیری خاص پژوهشگران حقوق عمومی به تبیین و تدقیق مفهومی و استخراج مصادیق متناظر با احقاق حقوق مردم و ملت است. از سوی دیگر، همین اقبال و توجه به رویکرد احیایی حقوق عامه، در محافل سیاسی و حزبی نیز تا حدودی مؤثر افتاده و بر لسان برخی اهل سیاست جاری شده تا اینکه بتوانند از ظرفیت وجودی و استعداد قضائی و مطالبه‌گرانه اصطلاح حقوق عامه بهره و حظ رفیع و دقیق و بجا ببرند.

با لحاظ و تأمل در نکته مذکور، خاستگاه و جریان بنیادی این مقاله تا حدودی، خودنما و روشن می‌شود. با این حال، به بیانی تفصیلی، مسئله جدی و سؤال تحقیقی برخاسته از قلمرو معنایی حقوق عامه (با تأکید بر تعریف ارائه‌شده از حقوق عامه در دستورالعمل نظارت و پیگیری حقوق عامه به شماره ۹۰۰۰/۵۳۷۹۸/۱۰۰ مصوب ۳ بهمن ۱۳۹۷ رئیس قوه قضائیه) این است که امکان اخذ معنایی و صید مصداقی از اصطلاح حقوق عامه برای ترابط یا تناظر یا تقارن مفهومی و مصداقی با عبارت وفاق ملی وجود دارد و اینکه این امکان، از چه سنجی بوده و با چه سنجی‌ای، قابل ارزیابی است و دیگر اینکه، آثار و تبعات مثبت بر این فرایند انطباقی یا احتمالی هر دو اصطلاح در عالم عینی و متن جامعه انسانی و اجتماعات عامه مردم، قابل ترتب است؟

در مقام پاسخ به مسئله مطروحه، پاسخ اجمالی، بر مدار تأیید و ایجاب است؛ به این تحلیل که با مذاقه در ساختار نظری و مصداقی تعریف ارائه‌شده از حقوق عامه که به‌نحوی رویکرد واقعی و دیدگاه تحقیقی قوه قضائیه را به‌منصب ظهور می‌رساند، چنین برداشت می‌شود که به لحاظ منطقی و بر مدار اجرایی در نهادهای ذی‌ربط با مقولات متعدد حقوق عامه مردم، امکان اخذ معنا و مفهوم از نهاد واقعی حقوق عامه با نظرداشت به مصادیق اجزای آن، جهت تسری به حوزه‌ها و رویکردهای نظری جدید در عالم فرهنگ، سیاست و اقتصاد نیز وجود دارد که می‌توان با قرینه‌سازی معنایی یا ارتباط دهی مفهومی حقوق عامه با عبارت یا اصطلاح وفاق ملی، آن را سنجید و به بیان دیگر، ساختار وجودی حقوق عامه را با ساحت معنایی و مصداقی وفاق ملی، ملاحظه و مقایسه نمود که این قیاس و لحاظ، از سنخ روش‌شناسی و در عداد نظریه‌پردازی است و بر این پردازش نظری با تدقیق جدی در دو واژه «عامه و ملی» و احاله آن دو به دامن اجتماع مدنی و احاد انسانی، قطعاً نتایج مثبتی، متصور و متعین است؛ چرا که همان‌گونه که بر احیای حقوق عامه، نوعی احقاق حقوق احاد انسانی در بستر دستگاه قضائی و

محاکم حقوقی و کیفری (دادرسی‌های عادلانه منتهی به دیوان عالی کشور یا دیوان عدالت اداری) مرتب است؛ به همین منوال بر استخراج و اصطیاد مصادیق وفاق ملی که مبین ضرورت‌ها و الزامات احیایی حقوق عامه باشد نیز در جغرافیای نظری و اجرایی ایران اسلامی می‌تواند، متعین یا متوقف باشد.

۱. تبیین نظری و ساحت اشتمالی مفاهیم وفاق ملی و حقوق عامه

اساساً دریافت و برداشت مفهومی از یک واژه یا لفظ با مراجعه به ماهیت لغوی آن، به‌نحوی بیانگر مسیر ورود پژوهشگر به حوزه تحقیقی و مطالعاتی است که می‌تواند اثرات شایسته‌ای در پردازش نظری ایده خود یا نتایج حاصله از پژوهش داشته باشد؛ فلذا با لحاظ این رویکرد، به تبیین مفهومی «وفاق ملی» و «حقوق عامه» می‌پردازیم:

۱-۱. مفهوم متبادراز وفاق ملی در ادبیات سیاسی و ترابط آن با نظام اجتماعی

وفاق ملی هرچند در عداد اصطلاحاتی است که در یک‌سال اخیر بر لسان عامه و افواه خاصه مردم جاری و ساری گردیده و به نوعی بیانگر، رویکرد سیاسی دولت جمهوری اسلامی ایران می‌باشد؛ اما با مذاقه در مأخذ و ریشه وفاق، معانی: سازگاری، همراهی کردن، یکدلی، سازش و محبت، به نیکی قابل اصطیاد است و همین معانی و مفاهیم ابرازی، درحال حاضر نیز، رنگ و لعاب سیاسی و اجتماعی و فرهنگی به خود گرفته است تا جایی که همین مفهوم متبادر عرفی را می‌توان در ادبیات سیاسی جاری در نظام معرفتی دولت کنونی، جاری و ساری دانست. بنابراین مفهوم بنیادین وفاق، از منظری، یک اصل اخلاقی و از جنس حکمت عملی است که در قالب نیرویی، ظهور و متبلور می‌شود که جامعه را در برابر تفرقه و اختلافات حفظ نموده و به آن، این امکان عملی را می‌دهد که به اهداف مشترک ملحوظ قانون اساسی و سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران، دست یابد.

در ساحت تحلیل نظری، واژه وفاق در مفهوم لغوی به‌معنای سازگاری، همراهی، یکدلی و موافقت است (دهخدا، ۱۳۵۴). همچنین این اصطلاح به‌معنای هماهنگی بین دو چیز، اتحاد و انسجام آن دو به‌کار می‌رود (راغب اصفهانی، ۱۳۷۳). این لغت در قرآن نیز به کار رفته است و به‌معنای موافق و هماهنگ می‌باشد: «جزائاً وفاقاً» (نبا، آیه ۲۶) واژه مذکور به لحاظ مفهومی؛ دارای نوعی توافق و همبستگی و به‌معنای پذیرش قواعد عمومی در رفتارها و تحرکات اجتماعی می‌باشد که درواقع دربردارنده یک معنای اخلاقی و کاربردی است که متضمن وجود اندیشه یک وظیفه و یا التزامات متقابل است. همچنین یک معنای مثبت از آن بر می‌آید که وابستگی متقابل کارکردها، اجزاء و یا موجودات در یک مجموعه تشکیل شده را می‌رساند. از دیدگاه دانشمندان علوم اجتماعی؛ وفاق، توافق

جمعی بر سر مجموعه‌ای از اصول و قواعد اجتماعی می‌باشد که در یک میدان تعامل که خود موجب انرژی عاطفی است، به وجود می‌آید و این انرژی عاطفی هم‌زمان، خود، نتیجه «علت و معلول» توافق اجتماعی است (چلبی، ۱۳۷۲: ۱۷) این مفهوم به عبارت دیگر، مظهر قبول جلوه‌ها، مدل‌ها و سلسله‌ارزش‌های اجتماعی توسط همگان است که اساس یک زندگی مثبت را تشکیل می‌دهد و اضمحلال آن باعث بی‌سازمانی و فروریزی ساخت جامعه می‌شود (بیرو، ۱۳۷۵: ۱۷۷). مفهوم وفاق از دیدگاه جامعه‌شناسان پدیده‌ای را می‌رساند که به معنای صف‌بندی و اتحاد یک جمع در راستای اصطلاح رایج‌تر یکپارچگی به کار می‌رود (گولد، ۱۳۷۶: ۹۰۵). از سویی، این مفهوم حاوی درون‌مایه‌ای است که با همفکری، هماهنگی، و همیاری داوطلبانه و حضور ارادی شهروندان در انجام وظایفی که در حیطه‌های گوناگون مناسبت‌های فرهنگی، مذهبی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی پیش‌روی آنان قرار دارد، شکل می‌گیرد (صالحی امیری، ۱۳۸۸: ۹۵). بنابراین، این مفهوم پدیده‌ای را می‌رساند که برپایه آن، در سطح یک گروه یا یک جامعه، اعضا به یکدیگر وابسته‌اند و به‌طور متقابل نیازمند یکدیگرند (بیرو، ۱۳۷۵: ۴۰۰). بیرو معتقد است که پیشرفت جوامع بشری در گرو تعاملات اجتماعی است و هرچه قدر جامعه همسو و هماهنگ‌تر باشد پیشرفت آن بیشتر است. از مجموعه تعاریف فوق‌الذکر درباره «وفاق» به چند مسئله مشترک برمی‌خوریم: ۱ - وجود نوعی توافق جمعی در تعاریف مذکور ۲ - شبکه‌ای از اصول و قواعد اجتماعی ۳ - تعامل و احساس مثبت به‌عنوان عناصر وفاق اجتماعی ۴ - شکل‌گیری مناسبت‌های اخلاقی و مثبت در بطن وفاق‌های جمعی و انسجامات اجتماعی (طاهری‌نیا و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۵۳ و ۱۵۴). مفاهیم نزدیک به مفهوم وفاق ملی؛ همبستگی، انسجام و نظم اجتماعی نزدیک است و معمولاً در کنار هم و در ارتباط با یکدیگر به کار می‌روند. نکته قابل یادآوری این است که وفاق ملی معادل همبستگی اجتماعی، انسجام اجتماعی و نظم اجتماعی نیست و مرز باریکی میان این چند مفهوم وجود دارد که نیازمند تحلیل جداگانه‌ای است؛ اما باید گفت «وفاق به اتفاق‌رسیدن در مورد خاصی که اسمش را می‌گذاریم ارزش، هنجار، منافع و مشترکات یا درون‌ذهنی کردن و ملکه‌ساختن هنجارهایی که در مورد آن‌ها کمتر تردید روا می‌شود» (خلیلی، ۱۳۷۸: ۱۵۴). در باب مفهوم وفاق، باید گفت که وفاق نسبی است و در طول تاریخ بشر وفاق و اختلافات باهم وجود داشته و اگر اختلاف نباشد کسی پی به وفاق نخواهد برد و آنچه برای انسان اهمیت داشته آن است که انسان از ابتدا تا حال، متوجه مسئله نظم بوده است (احمدی، ۱۳۷۸: ۳۰).

۱-۲. مفهوم اصطلاحی احیای حقوق عامه در ادبیات تقنینی و قضائی ایران

احیا در معنای عمومی و تخصصی خود، تأکید بر حیات عینی دارد؛ لذا توجه به معنا و معیار احیا نیز الزام‌آوری آن (بخش پیش) را اثبات می‌کند. علاوه‌براین کارکرد، معیار احیا در بخش بعد نیز مورد

استفاده قرار خواهد گرفت. تفصیل آنکه، احیا در منابع لغوی با معانی همچون زنده کردن، آباد کردن، زندگی (از نو) (معین، ۱۳۸۵: ۱۶۲)، تزیین شده را بازگرداندن، جان بخشیدن (دهخدا، ۱۳۸۵: ۹۸ - ۹۹)، آباد کردن امور معطل مانده (مانند معدن بدون استفاده) یا مرده (مانند زمین موات) آمده است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸: ۱۹۵ - ۱۹۴). معانی مذکور گویای معنای احیا بر فعلیت یافتن و تحقق امر مورد احیاست.

معنای لغوی احیا در برداشت دکترین از اصل ۱۵۶ نیز مدنظر بوده است. ازاین رو «احیای حقوق عامه یعنی زنده کردن حقوق مردم، مثل برخورد با کسانی است که نسبت به مدارس، راهها، مساجد، بیمارستانها، پارکها، شهرها و روستاها، تصرفات نامشروع و غیرقانونی داشته‌اند» (یزدی، ۱۳۷۵: ۶۶۸ - ۶۶۹). بدین ترتیب، احیای حقوق عامه، ناظر به وضعیتی است که به‌رغم پیش‌بینی وظایف و مسئولیت‌ها برای سازمان و نهادهای عمومی، اقدام کافی و مناسب نسبت به حقوق مذکور در زمان مقتضی انجام نشده باشد (جمعی از نویسندگان، ۱۴۰۰: ۳۳۵). همچنان که احیا ناظر بر حقوقی است که وجود داشته و صاحب حق از آن متمتع است؛ اما امکان استیفای آن را درواقع ندارد. در این چارچوب، احیا ناظر بر به وجود آوردن حقی جدید نیست بلکه ناظر بر حقوقی است که بدون ورود مقام قضائی، بلااستیفا بوده و امکان اعمال آن وجود ندارد؛ لذا احیا به معنای ایجاد موجبات حقوقی امکان استیفا و عینی شدن این حقوق در یک وضعیت حقوقی مشخص برای صاحب آن است. به عبارت دیگر، تمهید ایجاد مقدماتی برای تبدیل حقوق بالقوه به حقوق بالفعل در منصبه عمل را می‌توان احیای حقوق عامه دانست که نیازمند اقدامات منضبط دادستان‌ها در پیکره نظام قضائی ایران است.

از سوی دیگر، از حیث تقنینی و قضائی در باب احیای حقوق می‌توان چنین گفت که براساس بند ۲ اصل ۱۵۶ قانون اساسی، یکی از وظایف قوه قضائیه «احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع» است که مبتنی بر پیشینه تاریخی این تکلیف، توسط نهاد دادستانی انجام می‌شود. در دو دهه گذشته با بروز عمده مشکلاتی مانند آلودگی‌های زیست محیطی یا نقض مقررات مربوط به حمایت از جنگل‌ها و مراتع، مفهوم حقوق عامه و ضرورت حفظ و احیای آن به‌نحو ملموسی نمایان شد؛ هرچند در رابطه با تبیین مفهومی احیای حقوق عامه آثار متعددی به رشته تحریر درآمده است، اما همچنان درباره چستی مفهوم و الزامات «احیای حقوق عامه» نظر دقیقی وجود ندارد و به‌طور خاص، درباره مصادیق آن اختلاف نظر جدی وجود دارد که در عرصه اجرا باقی مانده و مباحث چالشی نظری آن تبیین نشده و این نگاشته در پی بیان دقیق این مسئله است.

برخی، حقوق عامه را به مثابه امتیازاتی دانسته‌اند که همه افراد جامعه از آن برخوردارند و حقوق

یادشده در فصل حقوق ملت قانون اساسی را مصداق حقوق عامه عنوان کرده‌اند (هاشمی، ۱۳۸۲: ۲۶) برخی دیگر با تناظر اصول ۶۱ و ۱۵۶ قانون اساسی، «احیای حقوق عامه» در بند ۲ اصل ۱۵۶ را مشابه تقریر «حفظ حقوق عمومی» در اصل ۶۱ قلمداد کرده‌اند (عباسی و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۴۰) و بر این نظرند که حقوق عامه، برتر و فراتر از حقوق افراد است و تنها مجموعی از حقوق فردی شمرده نمی‌شود (مولودی و همکاران، ۱۳۹۵: ۲۷۳) برخی نیز در رویکردی موسع، حقوق عامه را جامع میان حقوق خصوصی و عمومی و مشتمل بر همه حقوق فردی و اجتماعی ملت و مردم اعم از ایرانی و خارجی تلقی کرده‌اند (نقره‌کار، ۱۳۸۸: ۲۲)

نتیجه این تشتت مفهومی، ابهام در الزامات اجرایی و اختلافات در سازوکارهای تحقق آن است که بایستی توسط نهاد دادستانی، چاره‌اندیشی و اقدام لازم در راستای حقوق مردم معمول گردد.

۲. درنگی در ماهیت و مصداق‌شناسی احیای حقوق عامه در فضای تقنینی جمهوری اسلامی ایران

به یقین، تحلیل و تبیین ماهیت و چگونگی مفهوم احیای حقوق عامه، منوط به اخذ دیدگاه‌ها و رویکردهای نظری و تعریفی پژوهشگران حوزه حقوق عمومی است؛ چرا که پسندیده کردن قانونگذار به‌عنوان کلی «احیای حقوق عامه» ضرورت قرائت روشن و تعریف مبین از آن را آشکار می‌سازد. فلذا در این قسمت به شناخت ماهیتی احیای حقوق عامه با لحاظ تعاریف ارائه‌شده از برخی پژوهشگران مربوطه، در فضای تقنینی جمهوری اسلامی ایران می‌پردازیم:

۲-۱. توصیف ماهیتی احیای حقوق عامه در نظرگاه‌های پژوهشگران حوزه حقوق عامه با

وصف تلاش برای اخذ دیدگاه تقنینی قانونگذار ایرانی

یکی از ابهاماتی که همواره درباره احیای حقوق عامه مطرح بوده، ماهیت و چیستی موضوع «احیا» است. تاکنون در این باره نظرهای متفاوتی بیان شده است (ر.ک: کبگانی و همکاران، ۱۴۰۲: ۳۰۷ و ۳۰۸). براساس یکی از تعاریف، مسئولیت احیای حقوق عامه مربوط به وضعیتی است که به‌رغم پیش‌بینی وظایف و مسئولیت برای برخی سازمان‌ها، اقدام کافی در زمان مقتضی انجام نشده است. در این صورت قوه قضائیه به‌عنوان پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و به لحاظ پاسداری از حقوق مردم، اعمال صلاحیت می‌کند (تنگستانی و مرادی برلیان، ۱۳۹۷: ۸۲) ثانوی بودن احیا، بدین معناست که دادستان‌ها تنها در صورت عدم انجام یا عدم انجام کامل وظایف نهادهای عمومی در صیانت و مراقبت از حقوق عمومی، حق ورود در قالب اعتراض، تذکر و اخطار به نهاد ذی‌ربط را دارند، یکی دیگر از تعاریف ارائه شده است (پژوهشگاه قوه قضائیه، ۱۳۹۶: ۱۱) مهم‌ترین اثر تبیین این موضوع، پیشگیری

از نقض تفکیک قوا و اختلاط وظایف دادستانی و دستگاه‌های اجرایی است؛ البته آثار دیگری نیز دارد از جمله تبیین میزان صلاحیت مورد نیاز برای انجام دادن این کارویژه و تشکیل شعبه یا مجتمع تخصصی دادگاه برای رسیدگی به پرونده‌های حقوق عامه.

با بررسی تحلیلی دستورات قضائی دادستان‌ها می‌توان چند نتیجه گرفت: ۱- ماهیت تصمیمات دادستان‌ها اجرایی است نه قضائی. مواردی مانند دستور به کارشناسی دقیق قیمت‌ها، نظارت بر طرح تعویض تیرهای چراغ برق و دستور به همکاری قوای انتظامی با شهرداری از این موارد است که ماهیت قضائی ندارد. ۲- ماهیت دستورها جنبه نظارتی دارد؛ یعنی عدم اجرای دستور دادستان‌ها ضمانت اجرای مشخصی ندارد. یافته‌های تطبیقی نیز کاملاً گواه چنین موضوعی است. استفاده از عناوینی مانند «نظارت بر اجرای قوانین» و محدود کردن صلاحیت‌های دادستان‌ها به اخطار و تذکر کتبی و در نهایت، طرح دعوی در مراجع قضائی، همگی بیان‌کننده این هستند که دستورهای صادرشده دادستان‌ها به‌طور مستقیم برای مقامات اجرایی لازم‌الرعایه نیست؛ اما حقایق حقوقی بیانگر آن است که عدم پیش‌بینی ضمانت اجرای مشخص در دستورالعمل حقوق عامه مطابق با اصول و از پیش تعیین شده است و نمی‌توان آن را نقص یا سکوت قانون دانست؛ توضیح اینکه، حسب ماده ۲ دستورالعمل حقوق عامه، «دادستان هر حوزه قضائی مکلف است در صورت عدم اجرا یا نقض حقوق عامه یا قریب‌الوقوع بودن آن، حسب مورد اقدامات زیر را انجام دهد (کبگانی و همکاران، ۱۴۰۲: ۳۰۸)

- تعقیب کیفری متهمان ناقض حقوق عامه در چهارچوب جرم و مجازات مذکور در قانون.
- تذکر یا اخطار به دستگاه اجرایی در صورت تعلل آن دستگاه برای اقامه دعوی.
- تذکر یا اخطار به مسئول دستگاه اجرایی و سایر اشخاص حقیقی یا حقوقی ذی‌ربط در خصوص اقداماتی که منتهی به نقض حقوق عامه می‌شود.
- اتخاذ تدابیر پیشگیرانه.
- صدور دستور توقف اقدامات در چهارچوب ماده ۱۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری.

تبصره ۱- در صورت عدم حصول نتیجه در موارد مذکور در بندهای ۲ و ۳ مذکور، دادستان مراتب را جهت هرگونه اقدام مقتضی به دادستان کل کشور و دستگاه‌های نظارتی ذی‌ربط اعلام می‌کند. دستگاه‌های نظارتی مذکور موظف‌اند در چهارچوب قوانین و مقررات اقدام کنند».

همان‌گونه که از متن ماده بالا و دیگر مواد دستورالعمل (از جمله مواد ۳، ۴ و ۵) قابل استنباط است، صلاحیت دادستان‌ها در پیگیری احیای حقوق عامه منحصر به تذکر و اخطار است و هیچ‌گونه صلاحیتی که به‌موجب آن دادستان‌ها بتوانند خطاب به دستگاه‌های مربوط دستور لازم‌الاجرا صادرکنند، پیش‌بینی نشده

است. چنین برداشتی از مفهوم احیا کاملاً منطبق با تعریف حقوقی مفهوم نظارت است؛ توضیح اینکه از سویی (و براساس تعاریفی که پیش‌تر ارائه شد) احیا ماهیتی ثانوی دارد؛ یعنی در صورت عدم انجام وظایف از طرف دستگاه اجرایی، دادستانی‌ها موظف‌اند در قالب اخطار و تذکر ورود کنند.

با مذاقه در مطالب و نکات مذکور، می‌توان اذعان به این مهم نمود که همواره مفهوم حقوق عامه و تعیین مصادیق آن در رویه قضائی محل اختلاف بوده است. توضیح اینکه براساس بند «الف» ماده ۱ دستورالعمل نظارت و پیگیری حقوق عامه مصوب ۱۳۹۷/۱۱/۳ رئیس قوه قضائیه، حقوق عامه «حقوقی است که در قانون اساسی، قوانین موضوعه یا سایر مقررات لازم‌الاجرا ثابت است و عدم اجرا یا نقض آن، نوع افراد یک جامعه مفروض مانند افراد یک شهر، منطقه، محله و صنف را در معرض آسیب یا خطر قرار می‌دهد یا موجب فوت منفعت یا ضرر یا سلب امتیاز آنان می‌شود از قبیل آزادی‌های مشروع، حقوق محیط‌زیستی، بهداشت و سلامت عمومی، فرهنگ عمومی و میراث فرهنگی، انفال، اموال عمومی و استانداردهای اجباری». از مهم‌ترین ابهامات مفهومی درباره حقوق عامه، امکان اطلاق حقوق عامه به حقوق فردی است. برخی دادستان‌ها به استناد وظیفه خود در احیای حقوق عامه، اقداماتی را انجام داده‌اند که موضوع آن‌ها نه نفع جمعی، بلکه نفع فرد خاصی است. از سوی دیگر، تعریف مضیق حقوق عامه در دستورالعمل مذکور حقوق عامه که بیشتر به مفهوم حقوق جمعی نزدیک است، باعث می‌شود تا در فضای حقوقی ابهاماتی ایجاد شود که براساس آن‌ها، مفهوم مورد نظر از حقوق عامه به حقوق جمعی نزدیک و فاقد رویکرد حق محور و نسبت به حقوق فردی بی‌اعتناست. نسبت‌سنجی میان حقوق عامه و حقوق منفعت عمومی و اهمیت یافته‌های تطبیقی در این باره بسیار راهگشاست. مباحث مرتبط با ضرورت‌های اجتماعی پیدایش حقوق منفعت عمومی و بحث سمت در دعاوی منفعت عمومی تا اندازه زیادی با این ابهامات مرتبط و بر طرف‌کننده برخی اختلافات درباره مفهوم حقوق عامه است (کبگانی و همکاران، ۱۴۰۲: ۳۰۳).

بررسی بیشتر دستورهای دادستان‌ها مندرج در پژوهش (ر. ک: کبگانی و همکاران ۱۴۰۲: ۳۰۴) نشان می‌دهد که می‌توان حقوق عامه را به مثابه حقوقی که دارای ذی‌نفع غیرمحصور هستند، در نظر گرفت. مفهوم مخالف گزاره بالا، ممکن نبودن اطلاق حقوق عامه به مواردی است که دارای ذی‌نفع مشخص و مستقیم است. به عبارت دیگر، مفهوم حقوق عامه مدنظر در قانون اساسی که برخی مقامات قضائی پذیرفته‌اند، همان مفهوم حقوقی عمومی است (رشیدی، ۱۴۰۱: ۸۸). برای همین، در دستورالعمل حقوق عامه بیان شده است که نقض حقوق عامه «نوع افراد» یک شهر یا منطقه را تحت تأثیر قرار می‌دهد و مثال‌هایی که به مثابه مصادیق آن بیان شده، مواردی مانند بهداشت عمومی، اموال

عمومی و میراث فرهنگی است. به عبارت دیگر، منظور از نوع افراد، هر فردی است که در شهر یا منطقه‌ای زندگی می‌کند و احیای حق مزبور بر منافع آن‌ها تأثیرگذار است. درواقع، مبنای برخورداری افراد از حقوق عامه، عضویت آن‌ها در اجتماعی مشخص است. حقوق عامه در این معنا به نسل سوم حقوق بشر نزدیک می‌شود. گواه این مسئله، فهرستی است که در سال ۱۳۹۸، دادستانی کل کشور درباره مصادیق حقوق عامه تهیه کرد. در این فهرست تمام حقوق ذیل چند عنوان کلی قرار گرفت؛ بهداشت عمومی، فرهنگ عمومی، اقتصاد و ایمنی اجتماعی از جمله این موارد است. توجه به این عناوین کلی، همگی گواه پذیرش رویکرد سوم در بدنه اصلی قوه قضائیه است. به نظر می‌رسد دلیل اصلی خودداری مقامات قوه قضائیه و دادستان‌های محترم از پذیرش رسمی این رویکرد، انتقاداتی است که احتمالاً به این قوه درباره عدم پیگیری حقوق فردی وارد می‌شود و عمدتاً ناظر به مسائل سیاسی است تا حقوقی.

جدا از استدلال‌های بالا، نحوه نگارش دستورالعمل حقوق عامه نیز به تأیید نظر فوق کمک می‌کند. در این دستورالعمل، وظیفه اصلی احیا برعهده دادستان‌ها گذاشته شده است. اندکی کاوش در یافته‌های تطبیقی پاسخ‌گوی چرایی این موضوع است، اما پیش از آن ضروری است تا نگاهی به مفهوم حیثیت عمومی جرم و دعوی عمومی داشته باشیم. براساس ماده ۸ قانون آیین دادرسی کیفری (مصوب سال ۱۳۹۲) جرائم دو جنبه دارند. «الف - حیثیت عمومی از جهت تجاوز به حدود و مقررات الهی یا تعدی به حقوق جامعه و اخلال در نظم عمومی، ب - حیثیت خصوصی از جهت تعدی به حقوق شخص یا اشخاص معین». در ادامه نیز ماده ۹ قانون یادشده بیان می‌کند «ارتکاب جرم می‌تواند موجب طرح دو دعوی شود. الف - دعوای عمومی برای حفظ حدود و مقررات الهی یا حقوق جامعه و نظم عمومی، ب - دعوای خصوصی برای مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم یا مطالبه کیفرهایی که به موجب قانون حق خصوصی بزه‌دیده است مانند حد قذف و قصاص». در ماده ۱۱ نیز «تعقیب متهم و اقامه دعوی از جهت حیثیت عمومی برعهده دادستان و اقامه دعوی و درخواست تعقیب متهم از جهت حیثیت خصوصی با شاکی یا مدعی خصوصی است». آنچه از مجموع مواد بالا استنباط می‌شود، تمرکز دادستان بر جرائمی است که ذی‌نفع خاص ندارند و طرح «دعوای عمومی» برای حفظ «حقوق جامعه» ضرورت دارد. در دیگر قوانین نیز مستنداتی از این دست قابل شناسایی است مانند ماده ۶۱۲ قانون تعزیرات سال ۱۳۷۵ که جریان جنبه عمومی جرم را منوط به «اخلال در نظم و صیانت و امنیت جامعه» دانسته است. در همین راستا، مقنن مقرر کرده که اقامه دعوی درباره حیثیت خصوصی جرم با شاکی یا مدعی خصوصی است. در تحلیل نهایی دعوای عمومی در آیین دادرسی کیفری را می‌توان

ناظر به مواردی دانست که دادستان به نمایندگی از جامعه (خالقی، ۱۴۰۰، ج ۱: ۳۹) در مواردی که ذی نفع مشخص وجود ندارد یا در صورت وجود به هر دلیلی اقدام به شکایت نکرده است (آقابابایی و نظری، ۱۴۰۰: ۱۹۷) اقدام به تعقیب متهم می‌کند.

۲-۲. دیرینه‌شناسی ماهوی و مصداقی معیارهای متناظر بر احیای حقوق عامه از منظر خبرگان قانون اساسی

قانون اساسی با ادراک عدالت‌محور از احیا، اعتبار و مصداق معیار هدف‌محوری در حقوق عامه را اراده کرده است. اول آنکه، صدر اصل ۱۵۶ با تصریح به وظایف قوه قضائیه، عدالت را به‌عنوان یکی از اموری که موضوعیت (در مقابل طریقت) داشته و به تعبیری از اهداف اصلی قوه قضائیه است، شناسایی کرده است، ازاین‌رو تصریح و محوریت‌دادن به عدالت در اصل بیانگر صلاحیت‌های قوه، نشانگر برداشت هدف‌محور مقنن اساسی در اصل ۱۵۶ و احیاست. دوم اینکه، تصریحات مکرر اعضای متفاوت و مؤثر خبرگان اساسی همچون «انجام امور زیر (بندهای پنج‌گانه اصل ۱۵۶) طریق عدالت است...»، «مگر امور زیر غیر از عدالت است؟ نایب‌رئیس: خیر، آن‌ها (وظایف) عدالت را تحقق می‌بخشند...» و «تمام این‌هایی که در زیر آمده است (بندهای پنج‌گانه) مقدمه تحقق عدالت است...» مؤید موضوعیت و غایت‌بودن عدالت برای صلاحیت‌های قوه قضائیه ازجمله احیای حقوق عامه بوده است. در این نگاه «مردم و اجتماع صاحب حقوقی هستند که حفظ و استیفای آن در دایره عدالت معنا پیدا می‌کند» «این‌ها اهداف نیستند بلکه برای رسیدن مردم و اجتماع به حقوقشان (هستند)... درواقع این‌ها همه‌اش راه (عدالت) است...» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی، ۱۳۶۴: ۳/۱۵۶۹).

سوم اینکه، مقنن اساسی، احیای حقوق عامه را نیز به‌صورت خاص بر مدار عدالت ادراک می‌کرده است: «... این بند (بند دوم اصل ۱۵۶) جز عدالت چیز دیگری نیست...» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی، ۱۳۶۴: ۳/۱۵۷۱). براساس نگاه هدف (عدالت)‌محور مؤسسان به حقوق عامه در قوه قضائیه: «اصل مسئله مسئولیت قضا، مسئله احیای حقوق و آگاهی‌بخشیدن به حقوق‌های ناشناخته جامعه است و بعد هم اگر به حقوق‌های شناخته‌شده تجاوز شد، جلوگیری می‌شود» بوده است (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی، ۱۳۶۴: ۱/۱۱۶ - ۱۱۷). جالب اینکه این تقریر و فهم از احیا مورد پذیرش خبرگان اساسی نیز قرار داشته است و احیای حقوق عامه و گسترش عدل در کنار هم و مقدم (از لحاظ ترتیب منطقی) بر سایر صلاحیت‌های قوه قضائیه در اصل ۱۵۶ قرار بگیرد (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی، ۱۳۶۴: ۳/۱۵۸۳). چهارم اینکه، عدالت بنابر

اصول ۲ و ۳، صدر اصل ۱۵۶ و بیانات فوق‌الذکر از خبرگان اساسی، جزء اهداف نظام حقوقی جمهوری اسلامی است. براین اساس، ادراک و تأکید مؤسسان بر عدالت در تبیین مقصود خویش از احیای حقوق عامه را می‌توان نشانگر محوریت هدف در برداشت ایشان از احیا و مصداق آن یعنی زنده‌کردن عدالت دانست (موسی‌زاده و همکاران، ۱۴۰۲: ۳۲۸)

در ادامه باید گفت: هدف (عدالت) محوری خبرگان اساسی از احیای حقوق عامه، نزد ارزش‌های ذهنی و انتزاعی نبوده است بلکه مقنن اساسی با تصریح به بند دوم به دنبال عینی‌شدن حقوق عامه و عدالت اجتماعی در بستر جامعه سیاسی بوده است. توضیح آنکه مقنن اساسی، تضمین و تحقق بخشی احیا را به اشکال مختلف مدنظر داشته است. اول اینکه، تحقق احیا را از طریق اصول و بیان‌های مختلف مانند اصول سوم (ازجمله بند ۱۴ مبنی بر تأمین حقوق همه‌جانبه)، نهم (همراهی استقلال و آزادی) و چهاردهم (اخلاق اسلامی و عدالت نسبت به غیرمسلمین)، فصل سوم (حقوق ملت) تفصیل و تضمین کرده است (مهرپور، ۱۳۹۱: ۳۴۲). دوم اینکه، همچنین دغدغه عینیت‌بخشی احیا را از تصریحات خبرگان اساسی می‌توان برداشت نمود. نایب‌رئیس مجلس خبرگان اساسی، پاسخ به اشکال یکی از اعضای مجلس خبرگان را خواستار می‌شوند. پاسخ‌دهنده نیز، احیای حقوق عامه را با بیانی مشابه، بر مدار عدالت و به‌صورت کاملاً تضمین‌شده معنا می‌نماید: «... اما راجع به احیای حقوق عامه، باید عرض کنم که اگر کسی آمد و خواست اجحاف بکند در این صورت دادستان موظف است برای احیای حقوق عامه جلوی اجحاف را بگیرد...» (صورت مشروح مذاکرات، ۳/۱۳۶۴: ۱۵۷۲). با این پاسخ، خبرگان قانع شده و اصل تصویب می‌شود. بر این مدار «احیا به معنای اینکه حقوق عمومی مردم را زنده بکند و بر جا بشود...» مدنظر خبرگان بازنگری اساسی نیز بوده است (صورت مشروح مذاکرات مجلس بازنگری قانون اساسی ۱۳۶۸، ۲/۱۳۶۹: ۷۲۷).

پنجم اینکه؛ خبرگان این ادراک واقعی و فعلیت‌بخش نسبت به احیا را در اصل مشابه دیگر (۲۱) به‌صورت مصرح اشاره کرده‌اند. قانونگذار در اصل مذکور، احیای حقوق مادی و معنوی زن را از تکالیف دولت دانسته است. معیار و دلیل این بیان، در مقدمه (زن در قانون اساسی) با اصطلاح بازیابی و استیفا آمده است: «در این بازیابی طبیعی است که زنان، استیفای حقوق آنان بیشتر خواهد بود». همچنین در مشروح مذاکرات خبرگان اساسی راجع به اصل ۲۱ نیز در پاسخ به ایرادات برخی مؤسسان (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی، ۳/۱۳۶۴: ۱۷۴۰) مبنی بر حذف احیا به دلیل شعارگونه‌بودن و ذکر مفاد آن در سایر بندها، چنین آمده است: «این اصل، اصلی است که جنبه شعار ندارد و یک واقعیتی است...» و «کاری که پیغمبران کردند، شخصیت انسان‌ها را زنده کردند، چون

حقوق خواهران سابقاً از بین رفته و این نهادهای انسانی قبلاً در وجود ما مرده است، باید این‌ها را از قوه به فعل در آوریم» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی، ۱۳۶۴/۳: ۱۷۴۳).

بنابراین احیا در معنای زنده‌کردن و حیات‌بخشیدن واقعی به حقوق ناشی از عدالت دانسته شده است. لذا احیا در معنای صریح و ضمنی خود با هدف محوری واقع‌بینانه همراه است. علاوه بر اراده مؤسسان اساسی می‌توان به عنوان مؤید به رویکرد پاسدار قانون اساسی طی این سالیان در نظارت بر قوانین نیز اشاره کرد. شورا در ایرادهایی که مستند به حقوق مردم گرفته است، بند دوم را به صورت بند واحد مورد اشاره و بیان قرار داده است. از جمله اینکه شورای نگهبان در ارزیابی لایحه اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب ۱۳۸۰، موادی از لایحه را به جهت تضییع حقوق مردم مغایر بند دوم اصل ۱۵۶ تشخیص داد. همچنین شورای نگهبان در نظارت بر ماده ۱۰ طرح اصلاح موادی از قانون انتخابات مجلس شورای اسلامی ۱۳۹۸ این برداشت را مدنظر داشته است. بنابراین از نظر شورا، میان فرازهای مختلف بند دوم اصل ۱۵۶، تفاوت از سنخ تفاوت در مصداق وجود ندارد و «واو» موجود در اصل، توضیحی و نه احترازی است. در غیر این صورت، پاسدار قانون اساسی باید در اخذ ایراد مستند به حقوق عامه، بخش مورد استناد خود در ارزیابی مصوبه را به صورت مجزا از عدالت و آزادی اعلام می‌داشت.

با بیانات مذکور، قرینه‌ای دیگر بر رویکرد هدف محور تحقق بخش و عدالت تضمین شده از منظر مؤسس اساسی استنباط می‌شود. اینکه تأکید قانونگذار اساسی بر عنوان دیوان «عدالت» اداری و عدم پذیرش عنوان شورای دولتی (نهاد موجود در مشروطه و کشورهای دیگر) و دیوان مظالم (نهاد موجود در فقه) روشن می‌شود. به عبارت دیگر، از جمله دلایل مثبت مکلف بودن دیوان عدالت و دادرسی اداری به احیا از منظر مؤسس اساسی را می‌توان در عنوان انتخاب شده (دیوان عدالت اداری) توسط مقنن اساسی برای دادرسی اداری در ایران از میان عناوین مختلف دانست. از این رو اساساً دیوان عدالت برای احیای حقوق عامه یا تحقق عینی هدف (عدالت) تأسیس شده است. بنابراین همان گونه که توقع بازگرداندن سلامت و حیات به بیمار توسط بیمارستان امری بدیهی است، انتظار احیای حقوق عامه و هدف محوری از دیوان عدالت، امری است که به قرینه عنوان، وجود دیوان با آن گره خورده است. در نتیجه احیا در متن قانون اساسی و مشروح مذاکرات خبرگان اساسی به عنوان یک الزام هدف محور تحقق بخش شناسایی شده است. بدین ترتیب، عدالت به عنوان مصداق مدنظر مؤسس اساسی، تأمین کننده هدف محوری و تحقق بخشی مدنظر قانون اساسی خواهد بود (موسی زاده و همکاران، ۱۴۰۲: ۳۲۹).

۳. تدقیق در تطور و تغییر مصالح اجتماعی و فردی به عنوان هدف و غایت حقوق عامه در نهاد حقوقی اسلام

نگرش به ماهیت حقوق عامه از زوایای خاص معرفتی که این امکان را به پژوهشگر، اعطا نماید که هدف بنیادین حقوق عامه از حیث قلمرو و مصداقی، منحصر به حقوق فردی یا حقوق اجتماع یا حقوق جامعه نباشد، بلکه افق و سیر مفهومی و مصداقی آن دربردارنده مصالح فردی و اجتماعی باشد که با تغییر مصالح مورد نظر در بستر جامعه، تطورات مرتبط با نظام قضائی داعیه دار حقوق عامه شکل بگیرد. به بیانی تفصیلی، ماهیت بعضی از موجودات براساس وجود اعتباری است و ماهیت بعضی دیگر براساس وجود طبیعی است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲: ۱۷-۵۴). باتوجه به اینکه نظام‌های حقوقی و نهادهای زیر مجموعه این نظام‌ها از جنس موجودات اعتباری هستند، لذا ماهیت نهادهای حقوقی مثل حقوق عامه و حقوق عمومی هم براساس وجود اعتباری‌شان قابل تعریف و دریافت است. موجود اعتباری حقوق عامه که متشکل از یک‌سری مؤلفه‌ها و عناصر ذاتی است، مجموعاً ماهیت حقوق عامه را تشکیل می‌دهند؛ لذا ماهیت حقوق عامه متشکل از مجموعه‌ای از عناصر حقوق عامه است و هر کدام از عناصر حقوق عامه به‌تنهایی ماهیت کلی این نهاد حقوقی محسوب نمی‌شود. براین اساس و باتوجه به تعاریف مختلف و متفاوت نویسندگان از حقوق عامه مثلاً اینکه برخی حقوق عامه را با حقوق عمومی دارای قرابت معنایی می‌دانند (پتفت، افشاری، ۱۴۰۰: ۱۱۵). یا اینکه دیگری حقوق عامه را حق جامعه بر نظم عمومی و امنیت شهروندان خویش دانست (دادیار، ۱۳۹۴: ۱۳). و اینکه نویسندگان دیگری حقوق عامه را مترادف همه حقوق اعم از فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، دفاعی، اقتصادی، قضائی و غیره می‌دانند (نقره‌کار، ۱۳۸۸: ۲۳). به‌نظر می‌رسد اصلی‌ترین عامل تشتت‌نظر میان نظریه‌پردازان در باب مفهوم، قلمرو و ماهیت حقوق عامه، عدم تبیین وجود اعتباری حقوق عامه و در مرحله بعد عدم انتزاع ماهیت حقوق عامه از وجود اعتباری آن است.. به عبارت دیگر حقوق عامه را براساس نظر اصالت ماهیت تعریف کرده‌اند، بدون اینکه وجود اعتباری این موجود حقوقی را مدنظر داشته باشند. هدف از ارائه نظریات، نشان دادن این واقعیت است که متأسفانه به علت عدم مذاقه در تفاوت بین وجود اعتباری و ماهیت حقوق عامه، تعریف صریح و متقنی از این مفهوم محل اتفاق نظر قرار نگرفت. اگر بخواهیم به واکاوی حقوق عامه و ماهیت آن بپردازیم باید ابتدا موجود اعتباری را که نشان‌دهنده نوع واقعی روابط افراد و طبقات هستند، شناسایی کنیم. در آثار نویسندگان مصادیق گوناگون و مختلفی از جمله نظم و امنیت عمومی، حقوق ملت، حقوق شهروندان، حقوق سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به‌عنوان مصداق و ذیل حقوق عامه نام برده شده است که می‌توان از این مصادیق

به‌عنوان موجودات اعتباری یاد کرد (قاسمی و همکاران، ۱۴۰۱: ۲۰۲).

ذات و جوهر حقوق عامه تعلق یک‌سری حقوق به انسان‌هاست که تعلق آن‌ها به هیچ امر ثانویه دیگری منوط نیست. از طرف دیگر در مقابل جوهر، عرض داریم. فرق عرض با جوهر این است که عرض در تحقق خود وابسته به موضوع است و قائم به ذات نیست. براساس این توضیحات می‌توان گفت که مفاهیمی مثل شهروند، ملت و امنیت شهروندان به نسبت انسان‌بودن عرض محسوب می‌شوند و نه ذات و جوهر حقوق عامه.

برای تبیین بهتر موضوع و براساس اینکه ماهیت مربوط به ذات هر موجودی است و عرضیات به ویژگی آن موجود اشاره می‌کند. در باب نهاد حقوق عامه و نسبت ماهیت و عرضیات این نهاد حقوقی و در جهت شناسایی مصادیق نهاد مورد اشاره، می‌توان مصالح موجود در جامعه را در سه دسته کلی تقسیم کرد: این مصالح در سه دسته کلی فردی، عمومی و اجتماعی قابل تقسیم‌اند: مصالح فردی به‌طور مستقیم مربوط به زندگی فردی و شخصیت انسان است؛ مانند سلامت بدنی، آزادی رفت‌وآمد، استخدام، روابط خانوادگی و مسائل مالی مثل حق مالکیت.

مصالح عمومی هم همان منافع دولت است؛ مثل مالکیت دولتی. در این دسته از مصالح مسائل دولت به‌عنوان شخص حقوقی مدنظر است.

مصالح اجتماعی هم به خواسته‌ها و نیازهای ناظر به زندگی اجتماعی یک جامعه مدرن مربوط است. ازجمله این نیازها عبارتند از: امنیت عمومی به‌عنوان ابزار و وسیله حفظ آزادی فردی، صلح و نظم، امنیت معاملات و امنیت نهادهای اجتماعی مثل نهاد خانواده، نهاد مذهبی و نهادهای سیاسی مثل آزادی بیان و دادن رأی (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۴۰۵). از دیگر نیازهای بشر در عصر مدرن حفاظت از اخلاق عمومی، پیشرفت عمومی، استفاده بشر از طبیعت برای رفع نیازهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود است. مواردی ازجمله آزادی انتقاد، آزادی عقیده، آزادی انجمن‌ها، آزادی تجارت، آزادی رقابت، آزادی مالک در انتقال، آزادی علمی و آزادی و تشویق هنرها همگی ذیل مؤلفه پیشرفت عمومی قرار می‌گیرد. لذا باتوجه به اینکه مصالح انسانی به‌طورکلی در سه دسته عمومی، اجتماعی و فردی قابل تقسیم‌اند و از طرف دیگر اینکه نسل‌های سه‌گانه حقوق بشر به‌صورت کلی ذیل حقوق فردی و اجتماعی قرار می‌گیرند؛ مثلاً حقوق نسل اول که حقوق مدنی و سیاسی می‌باشد، ذیل حقوق فردی قرار می‌گیرند و براساس تبیین ماهیت حقوق عامه و تفاوت ذات حقوق عامه با عرضیات آن. نگارنده بر این اعتقاد است که ویژگی‌های ذاتی حقوق عامه، مصالح فردی و اجتماعی انسان ب‌ماهو انسان است و براساس این ویژگی‌ها، می‌توان گفت که ماهیت حقوق عامه به نیازها و مصالح فردی و اجتماعی هر انسانی در جامعه در یک قلمرو حاکمیتی گفته می‌شود. مصادیق ذکرشده ذیل مصالح فردی و اجتماعی می‌توانند به‌عنوان عرضیات حقوق عامه مدنظر قرار گرفته

شوند که بنا به اقتضا و اولویت و ارتباط با ذات و ماهیت حقوق عامه، ذیل این موضوع قرار می‌گیرند. برپایه ماهیت و ویژگی‌های ذاتی حقوق عامه، هدف قواعد مربوط به حقوق عامه حفاظت از مصالح فردی و اجتماعی است. لذا اگر بخواهیم ماهیت و هدف حقوق عامه را منحصر به حقوق اجتماعی یا جامعه و یا منحصر به حقوق فردی و فردیت بدانیم، خیلی با واقعیت و ماهیت این حقوق همخوانی ندارد. به هر روی، هدف حقوق عامه تأمین صیانت از مصالح اجتماعی و فردی براساس اهمیت آن‌هاست. درجه اهمیت و اولویت هر کدام از این دو دسته مصالح نسبت به دیگری به شرایط و مقتضیات بستر جامعه بستگی دارد که مصالح اجتماعی و فردی برحسب مدرن‌شدن و پیشرفت زندگی بشر، دائما در حال تغییر و دگرگونی هستند (قاسمی و همکاران، ۱۴۰۱: ۲۰۳).

۴. اصطیاد لفظی و معنایی از اصطلاحات و عبارات مقرون به مفاهیم وفاق ملی و وحدت ملی با حقوق عامه

اخذ و صید الفاظ واجد معنایی وفاق ملی و وحدت ملی از سوی پژوهنده متمحص در قلمرو معنایی حقوق عامه و نیز برقراری ارتباط و سنجه‌های آن الفاظ با مفاهیم سیال حقوق عامه، توسط همین پژوهنده، می‌تواند مسیر افتراقی آن عبارات و اصطلاحات را به جاده اشتراکی تبدیل و ترمیم نماید؛ از همین رو در این بخش از مقاله به بررسی و تحلیل این حوزه بی‌بدیل می‌پردازیم:

۴-۱. صید شاخصه‌های دینی و روایی از اعتماد و وفاق اجتماعی با رویکرد ترابط‌سازی آن‌ها با حقوق عامه

اعتماد اجتماعی یکی از ارکان حیات وفاق اجتماعی است (ر. ک: طاهری‌نیا و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۶۴). در شکل‌گیری اعتماد اجتماعی حکومت‌ها و رهبران آن‌ها خط مقدم محسوب می‌شوند. در هر مکتب فکری و هر اندیشه سیاسی رهبران، مسئولان و متفکران نقش تعیین‌کننده‌ای در ایجاد وفاق و حفظ حرکت فکری - سیاسی جوامع دارند. حضرت امام علی (ع) آنجا که از پیامبر و امام صحبت می‌کند، آن‌ها را محور وفاق می‌داند و برای حکومت‌های اسلامی اصولی را تعریف می‌نماید که با پیاده‌شدن آن‌ها اعتماد اجتماعی شکل گرفته و قوام می‌یابد. اسلام به‌عنوان یک اندیشه موقی و یک تفکر عمل‌گرای سیاسی از این قاعده مستثنی نیست. پیامبر اکرم (ص) بنیان‌گذار این اندیشه، محور اتحاد و نزدیکی مسلمانان محسوب می‌شود. چنان که نهج‌البلاغه در اشاره به وجود وحدت‌بخش پیامبر (ص) در میان مردم جاهلیت زده که گرفتار آشوب‌ها و کینه‌ها و تفرقه‌ها بودند، آورده است: «خداوند به برکت وجود او کینه‌ها را مدفون ساخت و آتش دشمنی را فرو نشاند، به سبب او افراد دور را باهم برادر ساخت و افراد نزدیک را (که در ایمان هماهنگ نبودند) از هم دور ساخت» (نهج‌البلاغه، خطبه ۹۶). در

سخنانی دیگر از نقش وفاق‌آفرین و اتحاد بخش پیامبر (ص) در بین خویشاوندان سخن به میان رانده است و می‌فرماید: «به سبب بعثت پیامبران، میان خویشاوندان ایجاد وفاق و الفت فرمود، پس از آن عداوتی که در دل‌ها جا گرفته بود» (همان، خطبه ۲۳۱).

به‌هرروی، رهبران و دولت مردان هر حکومتی آنگاه که در مدار اعتمادسازی و ایجاد وفاق و همدلی حرکت کنند و تلاش نمایند راه صواب را پیش روی امت خود بگذارند باید اصولی را مدنظر قرار داده و بر رعایت آنان پا فشاری کنند (ر. ک: طاهری‌نیا و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۶۶-۱۶۵) امام علی (ع) مسئولان حکومتی را به رعایت اصولی ترغیب می‌نماید که برخی از آنان در پی خواهد آمد:

۴-۱-۱. رعایت حقوق دولت و ملت

گروه‌ها و طبقاتی که نسبت به هم حقوق و وظایف متقابل دارند، اگر این حقوق را بشناسند و آن‌ها را ادا کنند، میان مردم، اتحاد و انسجام پیش می‌آید. امام علی (ع) در این باره می‌فرماید: «بزرگ‌ترین حقی که خداوند قرار داده و واجب ساخته حق حاکم بر مردم و حق مردم بر حاکم است، فریضه‌ای است که خداوند در مقابل هر کدام بر گردن دیگری قرار داده و آن را سبب سامان بخشی وفاق و الفت و همبستگی ایشان و عزت دیشان قرار داده است» (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۶).

۴-۱-۲. عدالت فراگیر و گسترده

امید مردم به مسئولان و حمایت از آنان وقتی صورت می‌گیرد که اجرای عدالت را همگان به‌طور مساوی احساس کنند، در این صورت مشارکت با حکومت و همدلی با دولت مردان و تحمل کمبودها و ایجاد وفاق ملی و اجتماعی عملی‌تر خواهد بود. امام علی (ع) در این باره می‌فرماید: «برترین مایه چشم‌روشنی حاکمان، برپایی عدالت همگان در شهرها و آشکاربودن مودت و الفت مردم است. مودت و مهرورزی مردم روشن نخواهد شد مگر آنکه دل‌ها و سینه‌هایشان صاف باشد و خیرخواهی رعیت نیز درست نشود مگر به حمایت‌شان از زمامداران...» (همان، نامه ۵۳).

۴-۱-۳. خدمت صادقانه به مردم

برای آنکه وفاق اجتماعی و انسجام ملی در جامعه پایدار باشد و روزبه‌روز بر عمق و کیفیت آن افزوده شود، مسئولان باید به وظایف خود در قبال مردم عمل کنند و توده مردم و اکثریت جامعه را محور قرار دهند، چرا که برخورداری از حمایت مردم در سایه خدمت صادقانه به آن‌ها میسر است. امام علی (ع) در نامه به مالک اشتر چنین توصیه می‌کند: «باید محبوب‌ترین کارها نزد تو، کاری باشد که در حق، میانه‌ترین و در عدل، فراگیرترین و در خشنودی ملت جامع‌ترین باشد، چرا که نارضایتی عموم، خشنودی خواص را از بین می‌برد ولی خشم خواص در مقابل خشنودی عوام مردم، قابل چشم‌پوشی است» (همان، نامه ۵۳). براساس این کلام به‌نظر می‌رسد که مدیران جامعه و مسئولان امور، با

خدمات صادقانه به عموم مردم و در اولویت قرار دادن نیازها و مشکلات و مطالبات آنان، از حمایت مردمی برخوردار خواهند شد و این باعث اتحاد آفرینی و ایجاد وفاق ملی و اجتماعی می‌شود.

۴-۱-۴. احترام به عقود و تعهدات

پایبندی به تعهدات و وفای به عهد، آن قدر مهم است که اگر با کافران هم، پیمان ببندیم، باید بدان وفادار بمانیم مگر اینکه آنان عهدشکنی کنند. حضرت علی (ع) احترام به قراردادها و پایبندی به عهد و پیمان را یک فرضیه برمی‌شمارد و بر تأثیر آن در ایجاد وفاق اجتماعی و همبستگی ملی تأکید می‌کند و می‌فرماید: «هیچ‌یک از واجبات الهی که مردم را با همه اختلافات در خواسته‌ها و نظرات متحد و هماهنگ سازد، مثل بزرگداشت وفای به پیمان‌ها نیست» (همان، نامه ۵۳).

۴-۱-۵. حفظ آداب نیکو

گاهی در جامعه، آداب و رسومی رایج است که محور وفاق و همبستگی ملی است و تا اشکال شرعی و زیان نداشته باشد، نباید آن‌ها را برهم زد و مردم را از خود رنجاند. حضرت علی (ع) به مالک اشتر چنین می‌فرماید «سنت خوب و رسم شایسته‌ای را که پیشینیان از این امت بدان عمل کرده‌اند و وفاق و الفت براساس آن به وجود آمده، نقض نکن و از بین نبر» (همان، نامه ۵۳).

۴-۱-۶. دسترسی سهل به حاکمان و مردم‌مداری در اخذ و به کارگیری سیاست‌های اجرایی

ازجمله اموری که به همدلی مردم با حاکمان کمک شایانی می‌کند، آن است که دسترسی آنان به مسئولان امر، آسان باشد؛ نگهبان، دربان، حراست، دیواری میان مردم و مسئولان پدید نیآورد. حضرت علی (ع) در نامه خود به مالک اشتر می‌نویسد «مدت زمان پنهان خود را از مردم طولانی مساز، چرا که دور از دسترس بودن والیان، نوعی فشار و تنگنا بر مردم است و موجب کم‌اطلاعی از کارها می‌شود. پوشیده‌ماندن از مردم سبب می‌شود که از کارها بی‌خبر بمانند و کارها برخلاف واقعیت، نمایان داده می‌شوند...» (همان، نامه، ۵۳) دیدن حاکمان و دیدار با آنان از سویی قوت قلب برای مردم و از سویی سبب ایجاد اطمینان و اعتماد در جامعه و از بین رفتن شکاف میان دولت مردان و اقشار جامعه می‌شود. شفافیت امور، برنامه‌ها و درهای باز برای جامعه مردم و انتقال مطالب، سبب می‌شود که آن‌ها حکومت را از آن خود بدانند و همبستگی ملی و وفاق اجتماعی مستحکم‌تر گردد (طاهری‌نیا و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۶۷).

۴-۱-۷. حاکمان راز دار ملت

اگر مسئولان، حرمت و آبروی مردم را نگه دارند از حمایت آنان برخوردار خواهند بود؛ ولی اگر دیوار احترام فرو ریزد و مدیران جامعه، همه عیوب، کاستی و ضعف‌ها را روی پرده حقیقت بریزند، گسست پدید خواهد آمد. حضرت علی (ع) در این باره می‌فرماید: «در مردم، عیب‌هایی هست که والی در پوشاندن آن‌ها از هر کسی سزاوارتر است، پس عیوبی را که از مردم بر تو پنهان است کنجکاو و فاش

نکن، عیوبی که بر تو واضح است را پاک کن و خداوند نسبت به عیوب پیدا و پنهان داوری می‌کند...» (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳). افشاگری و رونمایی عیوب میان حاکم و مردم و بردن آبروی یکدیگر، آنان را ناراحت و دشمن می‌سازد و این کینه‌ها همبستگی عمومی و وفاق ملی را خدشه دار می‌سازد.

۴-۲. تدقیق در نسبت‌یابی یا سنجه‌های تقارنی بین هویت ملی و وحدت ملی در نیل به مقاصد احیایی حقوق عامه

با عنایت به مبانی و چارچوب نظری و داده‌های تاریخی (ر. ک: قاسمی و ابراهیم‌آبادی، ۱۳۹۰: ۱۳۴-۱۳۵). می‌توان به نکات تکمیلی و تحلیلی اشاره کرد که در نسبت‌سنجی هویت ملی و وحدت ملی در ایران واجد اهمیت زیادی هستند و می‌بایست در پژوهش‌های مرتبط با حوزه حقوق عامه مورد توجه و بررسی محققان قرار گیرند:

الف - هویت ملی ایرانی ریشه در تاریخ کهن این سرزمین دارد و برخلاف اکثر هویت‌های ملی که در رویارویی با یک «غیر» و «دیگری» شکل گرفته‌اند، تحت تأثیر تعاملات اجتماعی درونی و در غیاب نیروی بیرونی ایجاد گردیده است؛ لذا در بطن پیدایش موجودیت تاریخی و جغرافیایی ایران، اساساً «ایران» در برابر تمدن‌های «غیرایرانی» تعریف نمی‌شد، چرا که در آن هنگام اساساً تمدنی خارج از قلمرو پارس وجود نداشت. اذعان به این نکته به معنای غفلت از نقش «غیر» و «دیگری» در تحکیم هویت ملی و وحدت ملی در مقاطع دیگر نیست. به‌طور مثال در دوره صفویه «غیریت» عثمانی و در اوج انقلاب اسلامی «دیگر» پنداشتن غرب و فرهنگ غربی و نیز تهاجم عراق به ایران نقش مؤثری در تحکیم هویت ملی و وحدت ملی داشته است. به‌عبارت‌دیگر وجه ممیزه پیدایش هویت ملی در ایران عبارت است از درون‌زاد بودن اساس آن.

ب - هویت ملی ایرانی، هویتی متکثر است که منعکس‌کننده بافت اجتماعی و فرهنگی موزائیکی در این سرزمین است. تکثر و تنوع فرهنگی از بطن پیدایش آن تاکنون جزئی از هویت و فرهنگ ایرانی بوده و در طول تاریخ به‌واسطه آمدوشده‌های گوناگون در این سرزمین بر این کثرت افزوده شده است؛ به‌نحوی که امروزه این کثرت، ویژگی لایتجزای هویت ملی ایرانی است. بدین‌سان مفهوم «ملی» در ایران به جای تأکید بر یکسانی و یکدستی بر کثرتی همگون و همگونی متکثر اشاره دارد که ناظر بر نوعی وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت است. وجود چنین تنوع و گونه‌گونی در فراخنای سرزمین ایران کمتر به‌عنوان چالشی برای مفهوم «هویت ملی ایرانی» نمایان شده، بلکه به عکس و به شهادت تاریخ به تداوم، پویایی و شکوفایی هویت ملی ایرانی افزوده است. یکی از تبعات وجود کثرت قومی - فرهنگی در ایران زمین این بوده که

حاکمان این سرزمین در طول تاریخ از اقوام مختلف پارس، ترک، کرد، لر، عرب و... را شامل می شده و هیچ کدام از این دسته جات مختلف حاکم بر سرزمین ایران، نخواسته و یا نتوانسته اند که موجودیت متکثر جامعه ایرانی را نفی نموده و یا اینکه صرفاً قومی را که خود متعلق به آند، جایگزین «ایرانیت» نمایند. بنابراین اطلاق عنوان «پارس» به ایران در مقاطعی از تاریخ ناشی از اشتباه مورخانی بوده که بدون درک ایران به عنوان یک حوزه فرهنگی و تمدنی، براساس ویژگی های قومیتی حاکمان آن زمان، هویت و موجودیت کشور را تعریف کرده اند.

ج - دولت نقش اساسی در سیاست گذاری های معطوف به هویت ملی و به تبع آن میزان وحدت و انسجام ملی دارد. نوع نگرش و بینش حاکمان و صورت بندی و اجرای سیاست های هویتی در وحدت و همبستگی ملی نقش مؤثری ایفا می کند. شواهد تاریخی نیز نشان می دهد در بطن جامعه بین لایه های هویتی و خرده فرهنگ های اجتماعی جامعه ایرانی نوعی همسازی وجود دارد و اقوام و خرده فرهنگ های جامعه با یکدیگر احساس تعارض نمی کنند. وحدت ملی جز در نتیجه اعتقاد به همسازی لایه های مختلف هویت ملی ایرانی و اهتمام دولت به ایجاد شرایط عادلانه و برقراری روابط احترام آمیز و به رسمیت شناختن لایه های فرهنگی و هویتی و حقوق سیاسی اجتماعی اقوام مختلفی که در یک گستره جغرافیایی همچون ایران زندگی می کنند، تحکیم نخواهد شد. در جامعه متنوع و گوناگونی مثل ایران، هویتی موفق و کارساز است که صفت «ملی» آن در برگیرنده تمام هویت های قومی، مذهبی و فرهنگی این سرزمین باشد نه نافی آن. بنابر این نباید تصور کرد که لایه های گوناگون هویتی نمی توانند هویت ملی واحدی را تشکیل دهند و نیز نباید تصور کرد که هویت های مختلف درون جامعه در تضاد با مفهوم هویت ملی و مغایر با آن هستند، چرا که سیر تحول تاریخی و ضرورت هویت ملی جامعه ایران، بیانگر این واقعیت است که همه گروه های فرهنگی و دینی برای شکل دهی و سامان بخشیدن به هویت ملی مشارکت داشته و خود بخش لاینفک آن به شمار می روند. لذا تحکیم و پویایی هویت ملی در درون جامعه ایران و تجمیع عناصر ثابت و متغیر هویت ملی و ارائه تعریفی جامع و پویا از آن می تواند ضامن «وحدت ملی» باشد و دولتی که امکان و توان درک و هضم تنوع و گونه گونی جامعه ایران در معنای صحیح و واقعی آن را داشته باشد، می تواند به خوبی پیش زمینه های ایجاد یکپارچگی و همبستگی و وحدت ملی را فراهم کند.

د - با عنایت به اصول مندرج در قانون اساسی و نیز محورهای سند چشم انداز بیست ساله کشور در

سال ۱۴۰۴ به ویژه تأکید بر:

- توسعه‌یافتگی جامعه ایرانی متناسب با مقتضیات فرهنگی، جغرافیایی و تاریخی و متکی به ارزش‌های اسلامی و ملی با تأکید بر مردم‌سالاری دینی، عدالت اجتماعی، آزادی‌های مشروع، حفظ کرامت و حقوق انسان‌ها؛
 - ایجاد جامعه‌ای امن، مستقل و مقتدر با ایجاد پیوستگی بین مردم و حکومت، فراهم کردن فرصت‌های برابر و به دور از تبعیض؛
 - ویژگی‌های افراد جامعه ایرانی به‌ویژه مفتخر به ایرانی بودن.
- حاکمیت نگرش‌های مردم‌سالارانه در دولت و اتخاذ سیاست‌ها و برنامه‌های مبتنی بر نگرش‌های فکری و فرهنگی می‌تواند باعث تقویت هویت ملی و وحدت ملی در ایران گردد و زمینه‌های تحقق سند چشم‌انداز بیست‌ساله نظام را فراهم آورد (همان: ۱۳۶).

۵. چگونگی اشعار معنایی و مصداقی حقوق عامه به مفهوم ساختارگرایانه وفاق ملی در بستر وحدت ملی و مذهبی

شاید این ابهام به‌نحوی در ذهن خواننده یا کنشگر اجتماعی و مقام قضائی و نیز پژوهشگر حوزه فقه اجتماعی، شکل بگیرد و به دنبال خود، سؤالات تردیدآمیزی را ایجاد یا ایجاد نماید و آن اینکه، اساساً امکان نظری یا عینی (خارجی) برای ارتباط‌دهی مفهوم موسع حقوق عامه با مفهوم ساختارگرایانه برخاسته از یک رویکرد سیاسی از وفاق ملی با همین عنوان ماهوی وفاق ملی وجود دارد و در فرض وجود، نحوه ارتباط‌گیری یا ارتباط‌دهی آن دو، در وهله اول و بعد در مراحل آتی با مفاهیم تعیین‌یافته وحدت ملی و وحدت مذهبی وجود دارد و مآلاً، چه نتایجی بر این رویکرد بدیعانه و مخترعانه قضائی مترتب است؟

برای نیل به پاسخ‌ها یا یافته‌های متناظر با سؤالات فوق‌الوصف، مبحث نهایی را در دو حوزه ذیل‌الذکر که برآمده از تجارب زیست اجتماعی و مذهبی، و حیات قضائی و اجرایی در بزرگ‌ترین ساحت جغرافیایی استان سیستان و بلوچستان است، دنبال و تقریر می‌شود:

۵-۱. ارائه خوانش جدید و قرائت مبتکرانه از متن مبهم حقوق عامه در نیل به ظرفیت‌های جدید مغفول در حیات اجتماعی ایران

در این قسمت با بهره‌گیری از تجارب خاص قضائی و دانشگاهی و اجرایی در مناطق مختلف سیستان و بلوچستان از سوی راقم این سطور و نیز ارائه مقالات متعدد و چاپ و نشر کتب مرتبط (ر. ک: احمدزاده، ۱۴۰۱: ۴۷-۷۰ و ۵۸-۹۳؛ احمدزاده، ۱۴۰۲: ۱۱-۱۳، احمدزاده، ۱۴۰۳ و ۴۱-۵۶) در دو زاویه نگرشی با امتزاج مفهوم حقوق عامه و ظرفیت نهادسازی آن با بهره‌گیری از قلمرو معنایی آن

برای وحدت مذهبی و دینی، امکان تبیین و تحلیل وجود دارد:

۵-۱-۱. حقوق عامه؛ ابهام توسعی در عنوان و ابتکار تحقیقی در اجرا

امروزه در حقوق اساسی و حقوق کیفری ایران، اصطلاح «حقوق عامه» آن چنان به روشنی تعریف نگردیده و مفهوم برآمده از آن نیز، به همین ابهام و ناروشنی در اذهان مردم رسوخ یافته است تا جایی که تفارق و تشارک «حقوق عامه» با «حقوق خاصه» حتی در مصادیق عینی آن، به محل اشکال و سؤال جدی، تبدیل شده و در این کارزار مفهومی و انطباق مصداقی، آن هنر بی دلیل مقام قضائی - که همان دادستان است - می تواند دافع و رادع این معرکه گردد تا آسیب هایی به حقوق عمومی مردم و جامعه وارد و تحمیل نشود و به تعبیری، افتراق و انکسار مفهومی حقوق عامه؛ مصادیقی در بطن و صحن جامعه که هر روز بر این جریان مطالبه گری، قصه های دیگری علم و برپا می شود، چنانچه با درایت و ظرافت و نکته سنجی به موقع دادستان، توأم با مدیریت قضائی و نظارت اجرایی نباشد، آثار مترتب بر آن، دامن آحاد مردم را خواهد گرفت. فلذا هوشمندی و ذکاوت مقام قضائی در مواجهه با ابهام مفهومی و تعدد مصداقی حقوق عامه در بستر اجتماع انسانی و گروه های مرجع دینی و مردمی با حضور و بروز آماج متلاطم رسانه های مجازی مجاز و غیربومی، تأثیر بسزایی در کارکردگرایی آن اصطلاح، از خود نشان خواهد داد (احمدزاده، ۱۴۰۳: ۴۱-۴۲).

عارضه مذکور؛ یعنی ابهام در شناسایی مفهومی و معنایی حقوق عامه و سریان و جریان آن به مصادیق متنوع و متکثر آن در زیست بوم ایران با لحاظ زیست بوم خاص و احیاناً مقترب برخی از استان ها به ویژه استان سیستان و بلوچستان با دارا بودن ساحت های جغرافیای موسّع و پدیدارهای قبیله ای و طایفه ای و قومی با اتحاد و انسجام وصف ناشدنی و پایدار، هرچند در نوع خود و به جای خود، مسئله ای بس مهم و سترگ است؛ اما این بدان معنا و تلقی نیست که دستگاه قضائی در هر منطقه و استانی از قبل این تردیدها و ابهامات که در لسان اهل معرفت قضا و در ادبیات مشحون نامداران حقوق عمومی، مسلم انگاشته شده است، نتواند یا نخواهد توشه ای برگرفته و طریقی برای حل آن بر نگزیند، بلکه آگاهی و اشراف محیطی و توان بالای ادراکی دادستان در فهم مجموعی مصادیق حقوق عامه و اصدار دستورات قضائی متناسب با هر موضوع یا مصداق معنونه با لحاظ قواعد و ضوابط قضائی و سنجش انگاره های بومی آن مصداق یا موضوع، نسخه موفق و مؤثری است که با تجویز منطقی و صحیح آن برای عارضه ها و آسیب های اجتماعی و اداری و خدماتی در شاهراه های ادارات و مؤسسات دولتی و نهادهای عمومی و خدمات رسان مردمی، می تواند آثار بسیار حیاط بخشی را به جامعه انسانی و اقشار متنوع مردم به ویژه، افرادی که حقوق مسلم آن در معرض تضییع و اتلاف و یا

تحریق و یا عدم توجه مقتضی قرار گرفته، به ارمغان بیاورد.

راهیابی به شناخت یا بر شناخت مفهومی متناظر با چهارچوب نظری حقوق عامه از سوی مجریان متعهد و قضاوت متشرع و جامعه دانشگاهی مستعد، نیازمند الزامات و استلزاماتی است که برخی از آن‌ها، با مطالعه ژرف و تحقیق عمیق در جامعه آماری مقالات و پژوهش‌های به‌روز و جستجو در مجاری و خاستگاه‌های اصیل حقوق عامه امکان‌پذیر بوده و هست و این رویکرد، علاوه بر امکان نظری، واجد وصف امکان‌نگارشی و تدوینی در قالب قواعد و مقررات متناظر با حقوق عامه است که تقریباً در چندسال اخیر، دستگاه عادلۀ قضائی ایران بر این وجهه، همت تام و تمام گذاشته و اخیراً نیز لایحه‌ای را با عنوان مناسب، تدوین و تقدیم نهاد تقنینی نموده است، ولی فهم و درک منطقی و منطبق با اوضاع و احوال هر فرهنگ و جامعه محلی متکثر در پهنه جغرافیایی ایران که بسیار موسع و متنوع متخلّق است، به سهولت شدنی و یافتنی نیست و همین خاستگاه و منزلگاه اصیل است که می‌توان از آن به عنوان نهاد عینی و حقیقی حقوق عامه در هر استان یا شهرستانی نام برد و بحق باید اذعان نمود که تکلیف قانونی و قضائی دادستان و یا احیاناً نماینده ایشان در فرایند و برآیند احیایی و صیانتی از حقوق عامه، بسیار صعب و تأثیرگذار است.

این رویکرد تحقیقی اخیر که به نوعی در حال حاضر در دادرهای عمومی و انقلاب مراکز استان‌ها یا شهرستان‌ها، تقریر و تنزیل یافته، همان بعد ابتکاری و استنتاجی برآمده از شأن نظارتی دادستان است که صرفاً اکتفا به عنوان فاخر و پرطمطراق حقوق عامه ننموده بلکه به جریان‌انداختن یا جریان‌سازی یا استیفای مشروع حقوق قانونی عامه مردم، اهتمام ورزیده و هرازچندگاهی، گزارش‌های منحصربه‌فرد و اخبار خاص از این رویکرد، در رسانه‌های جمعی و مجازی و لسان گروه‌های مرجع در استان‌ها و نیز در مناطق مختلف سیستان و بلوچستان، منتشر و با نشر می‌شود (همان: ۴۳).

۵-۲-۱. ظرفیت جریان‌سازی نهاد حقوق عامه برای مراکز و اتاق‌های مرتبط با اصناف متعدد

از حیث وفاق در اخذ تصمیمات اجرایی

آنچه در بادی امر، محل تأمل و تفقه و سؤال است، این است که آیا نهاد حقوق عامه با توجه به ماهیت و آثار وجودی آن در بستر جامعه انسانی به خصوص ادارات و نهادهای تعیین‌یافته و سازمان‌های متکثر در اقصی نقاط تولیدی و اشتغال، توان و استعداد جریان‌سازی در احیای حقوق عامه و انسداد طرق تضییع حق‌های عمومی مردم را دارد؟

پاسخ به نکته و سؤال سلیس و دقیق مذکور، اساساً سهل ممتنع است (احمدزاده، ۱۴۰۳: ۴۶). چرا که به یک نظر و دیدگاهی، و براساس آنچه در افواه و لسان مدعیان سحه مفهومی و مصداقی حقوق

عامه، جاری و ساری گشته، ادعا به نحو ایجابی و اثباتی است و البته این دیدگاه، چندان هم از حقیقت متناظر با دستورالعمل نظارت و پیگیری حقوق عامه (به شماره ۹۰۰۰/۵۳۷۸۹/۱۰۰ مورخ ۱۳۹۷/۱۱/۰۳ مصوب ریاست محترم قوه قضائیه) دور نمانده و نیست و رویکرد اتخاذی در دادستانی های مراکز استان از سوی معاونان یا دادیاران محترم حقوق عامه و پیگیری از وقوع جرم، مؤید دیگری بر این وصف و نظر، بوده و هست.

دیدگاه های دیگری که به وقایع بیرونی و عینیات تسری یافته در نهادهای اجرایی و سامانه های قضائی و مقاصد بخشنامه های اصداری، انطباق بیشتری دارد، این است که جریان سازی یا ایجاد شیوه های جدید و ابتکاری برای صیانت از حقوق عامه مردم در بستر و منزلگاه های ادارات دولتی و سازمان های وابسته به دولت و شرکت های خصوصی و خدمات رسان به عموم مردم، چندان سهل و ممکن ادعایی نیست که بر این دیدگاه، دلایلی اقامه می شود به شرح ذیل الذکر:

اولاً؛ خوانش و تفسیر قضائی یا تقنینی از قوانین و مقررات و دستورالعمل های متناظر با نظارت و پیگیری حقوق عامه، اساساً برای جامعه مرکزی و استانی مدیران اجرایی (چه در صف و چه در ستاد) قابل قبول نیست و در صورت پذیرش نصف و نیمه، همچنان ابهام جدی در ذهن و رویکرد نظری آنها، باقی خواهد ماند.

ثانیاً؛ برای شناخت نواقص و خلأ های یک سازمان و نهاد اجرایی و یا مؤسسه خدمات رسانی به عموم مردم و شرکت های متنوع مستقر در میانه های ادارات دولتی با اجتماع مردمی، صرف ارائه کلیات و قواعد به ظاهر الزامی از سوی دستگاه قضائی، کفایت نمی کند؛ چرا که ایجاد فهم ادعایی متولیان نظارت و پیگیری حقوق عامه در آحاد مدیران اجرایی و دولتی، با یک یا چند مقرر یا نص قانونی حاصل و عاید نمی شود و بایستی آن افراد و اشخاص، در مسیر فهم و درک قضائی و صیانتی از حقوق عامه قرار بگیرند و چنین نباشد که به هنگام اقامه دلایل جرم (ترک فعل) برای مدیر یا مسئول اجرایی، از سوی مقام محترم قضائی، در مقام محاجه و استدلال بر آمده و چنین وانمود یا اظهاریه ای نماید که اقدام با دستور وی، منطبق با صیانت از حقوق عامه و حقوق دولت بوده است.

ثالثاً؛ جریان سازی یا تکوین جریان احیایی و صیانتی از حقوق عامه و تقبیح یا تغلیظ اقدامات متضاد با حقوق عمومی مردم، علی القاعده در بازه زمانی دو ساله تحقق پیدا نمی کند و پیداست که جریان سازی، بستر مستعد و اذهان آماده ای را نیازمند است که با تدریس و تعلیم از سوی اهل فن و آگاه به مبانی و قواعد حقوق عمومی، همراه و همسو گردد نه اینکه، بخشنامه یا دستورالعمل مصوب شده را با یک دستور قضائی عیناً به نظر ادارات و سازمان دولتی و نهادهای مرتبط رسانید.

رابعاً؛ کنکاش در متن قوانین و مقررات متناظر با احیای حقوق عامه، تکلیف مالایطاق برای دادستان‌های سراسر کشور است و یا چنین انتظاری از معاونان حقوق عامه و پیشگیری از وقوع جرم، بسی طاقت فرساست؛ فلذا، آن تدقیق و کنکاش باید از سوی نهاد تقنینی یا نهاد قضائی (قوه قضائیه) صورت گرفته و به هنگام حصول یا استخراج نتایج منظوره، به تمام دادستان‌ها ارسال رسمی گردد. خامساً؛ چگونه است که برای یک مفهوم بیگانه در مکاتب حقوقی معاصر، فصلی مفصل در کتب آموزشی دانشکده‌های حقوق و علوم قضائی از سوی وزارت علوم و تحقیقات و فناوری درج و تدریس می‌گردد، اما برای یک اصطلاح برساخته فقهی و حقوقی در بستر جامعه ایرانی و اسلامی، این فرایند و برآیند، طی نمی‌شود (همان: ۴۷).

۵-۲. استخراج و استنباط درون‌مایه‌های معنایی اجماع‌مدار از حقوق عامه و وفاق ملی و وحدت ملی

این رویکرد، در حقیقت، طریقی برای زیست اجتماعی مطلوب و رواداری مذهبی و قومی در فرایند استنباط احکام شرعی فرعی از ادله تفصیلی که نقطه ثقل و محوری دستگاه استنباطی مفتیان و فقیهان و مجتهدان متقدم و متأخر و معاصرین است. به‌طور قطع هر مقام افتائی و قضائی، نهایت سعی و جهد خود را برای استنباط و ارائه پاسخ و فتوای منطقی با منابع قرآنی و روایی و دلایل مستحکم عرفی، به‌کار می‌گیرد تا سؤال‌کننده و فتوا خواهنده، به‌نحوی پاسخ اقناعی خود را دریافت نموده و به انجام و اتیان وظیفه و تکلیف شرعی و مذهبی خود، اهتمام ورزد. ازاین‌رو، قدرت و ظرفیت آن مقام که دربردارنده خصایص و مستلزمات فقهی و اصولی است، در طی طریق مجتهدانه این فرایند، به برآیندی می‌اندیشید که هدف و غایت آن در شعاع عملکرد مکلفین با استناد با فتاوی و استفتانات، زمینه‌ساز نوعی وفاق و همراهی و تقریب مذاهب به خصوص در زیست‌گاه ایران اسلامی، گردد. فلذا می‌توان این فرایند را به‌نحوی ساده و بیانی رسا به تفکیک عناصر هر سه اصطلاح با وصف اجماع‌مدار یا اجتماع‌مدارانه تبیین نمود:

اولاً؛ نگرش به ماهیت و ساختار مصداق خیز حقوق عامه، و تفسیر و تحلیل خاستگاه‌ها و منشأهای حقوق عامه در جامعه مختلف المذاهب و متعدد الاقوام ایرانی، بایستی به‌نحو جدیدی، بازبینی گردیده تا به یک تعریف جامع و وفاق‌گرایانه از مصادیق عام الشمول حقوق عامه در استان‌ها و مناطق جغرافیایی نزدیک یا دور از مرکز تصمیم‌گیرنده (پایتخت) نایل آییم و این تغییر در نگرش راهبردی، به‌نگام طی نظری و ساخت نظریه‌ای، این استعداد را دارد که در بطن و قلمرو معنایی خود، مفاهیم متحد‌المسیر برای اتحاد و انسجام جامعه ایرانی نظیر وفاق ملی و وحدت ملی را جای دهد.

ثانیاً؛ در استخراج مصادیق حقوق عامه و عناصر ذی‌مدخل در قوانین و مقررات ثابت ازجمله قانون اساسی و برنامه‌های توسعه‌ای و سیاست‌های کلی، بایستی نهادها و اشخاص دخیل یا متولیان مؤثر در آن مراحل نظری، به اجزاء و زوایای اجلی و پنهان مستعد در ایجاد وفاق و وحدت ملی و مذهبی، نهایت دقت و سعی اجتهادی خود را مبذول دارند تا همین رویه، زمینه‌ساز مباحث نظری برای ساخت الگوهای اجرایی و مدیریتی و راهبردی در قوای مجریه و قضائیه گردد.

ثالثاً؛ برای رسیدن به الگوهای اجرایی متحدالمسک در بستر نهادهای اجرایی و قلمرو برنامه‌ای نهاد عادلانه قضائی، تشکیل کارگروه‌های ملی و استانی با محوریت مطالعه و تدقیق در دستورالعمل‌ها و آیین‌نامه، و بخشنامه‌های ابلاغی از آن قوا، می‌تواند بسیار مؤثر افتد؛ چرا که نزاع و بیرون‌کشیدن مصادیق زمینه‌ساز وحدت ملی یا وحدت قومی و مذهبی، و مصادیق مستعد برای وفاق ملی (و وفاق جامعه‌مدار) با لحاظ مفهوم و ساختار احیایی حقوق عامه با استناد به بند ۲ اصل ۱۵۶ قانون اساسی و اندیشه‌های قضائی مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) (ر. ک: شاطری‌پور اصفهانی، ۱۴۰۲: ۱۱۴ - ۱۲۳)، عملاً و منطقاً و قانوناً، امکان‌پذیر است؛ البته به شرطی که این مستخرجات از یک الگوی واحد و جامع با مدیریت قضائی اندیشکده‌ها یا پژوهشکده‌ها (پژوهشگاه قوه قضائیه و پژوهشکده تحقیقات راهبردی مجمع تشخیص مصلحت نظام) و نهادهای راهبردی (معاونت راهبردی قوه قضائیه و معاونت راهبردی قوه قضائیه و معاونت راهبردی قوه مجریه) و مراکز پژوهشی (نظیر مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی) تبعیت نموده و منتج به نتایج واحد با وصف الزامات اجرایی گردد.

نتیجه‌گیری

برآمد شاکله و ماهیت مخترعه حقوق عامه براساس اصل شصت و یکم و بند دوم از اصل یکصد و پنجاه و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، احیای حقوق اساسی ملت از طریق عدالت‌ورزی و مقابله با هرگونه تضییع حقوق عمومی مردم با اقدامات و تصمیم‌ها و دستورات ابلاغی متناظر با حقوق عامه دادستان است. در این مسیر احیایی، با مذاقه در ماده ۲ دستورالعمل نظارت و پیگیری حقوق عامه (به شماره ۵۳۷۹۸/۱۰۰/۹۰۰۰ مصوب ۳ بهمن ۱۳۹۷ رئیس قوه قضائیه) نحوه تحقق حفظ و صیانت از حقوق عامه با مصادیق اشعاری غیر انحصاری در ماده ۱ آن دستورالعمل، به روشنی، قابل اتکاء و دریافت ذهنی و اقدام عینی با وصف تأثیر خارجی و واقعی است.

بنیان مقاله حاضر بر این رویکرد ابتکاری (و شاید به تعبیر برخی پژوهشگران، انتزاعی) استوار بوده که امکان رهیافت مفهومی و معرفتی و تحلیلی و تنقیحی به عناصر تأثیرگذار در بافت اجتماعی و فرهنگی

گفتمان وفاق ملی از طریق شناخت دقیق و مطالعه نظام‌مند قوانین و مقررات و دستورالعمل‌های متناظر با احیای حقوق عامه وجود داشته و بر این رویکرد، آثار و نتایج متقن و مشهود المآل در بطن اجتماع و متن و سیاق دستگاه قضائی، مترتب است. به این بیان که، با تحلیل و تدقیق در ماهیت معنایی و تعرفه مصادیق اجلای حقوق عامه با استعانت یا استعاره از ادبیات و تعاریف و مصطلحات پژوهشگران نام‌آشنا به مجاری قضائی و محاکم کیفری و حقوقی جهت تضمین حقوق مشروع عامه مردم، امکان نظری و ساخت طرق اندیشه‌ای با قابلیت و توان پیمودن در عالم واقعی وفاق ملی وجود دارد؛ چرا که خاستگاه اصیل حقوق عامه، همان شناخت واقعی از مصادیقی است که می‌تواند با بهره‌گیری از توان اندراجی در دستورات قضائی دادستان، به سمت احیای حقوقی، سیر تحقیقی یابد که موجبات نوعی رضایت و وفاق عامه مردم را در پاسداشت حقوق قانونی‌شان فراهم نماید.

به هر روی، با بسط و توسعه مفهومی حقوق عامه، و استفاده مطلوب از فرایند احیایی و صیانتی آن از حقوق آحاد ملت و حقوق عامه مردم بدون لحاظ قومیت و مذهب و زبان و سنن متراکم منطقه‌ای یا طوایفی، و نیز با استناد به مصادیق شاخص مدنظر دستگاه قضائی در برآیند احیای حقوق عامه با وصف جلب حداکثری رضایت مردم در التجاء و اعتماد به منطق عدالت خواهانه قوه قضائیه، به لحاظ روشی و نظریه‌ای، می‌توان عنوان و اصطلاح گفتمان سیاسی دولت محترم فعلی را در قالب «وفاق ملی» به انسجام دینی و مذهبی، وحدت اقوام و طوایف و قبایل مستظهر به رسومات قویم ایرانی، ارتباط دهی و اشتراک‌سازی نمود که خروجی قطعی این پیوند و تقارن نظری و مشی قضائی و سیاسی، اصطیاد و اکتشاف مصادیق جدید احیای حقوق عامه و مقابله و مواجهه اجرایی و قضائی با عناصر تضییع‌گر حقوق عمومی مردم با وصف وحدت ملی و دینی باشد.

منابع

- قرآن کریم
- آقابابایی، حسین و نظری، علی (۱۴۰۰). جنبه عمومی جنایت در حقوق کیفری ایران؛ از تحولات قانونی تا چالش‌های حقوقی - قضائی. پژوهش حقوق کیفری، دوره ۹، شماره ۳۴.
- پژوهشگاه قوه قضائیه (۱۳۹۶). درآمدی بر مسئولیت قوه قضائیه در احیای حقوق عامه. تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه.
- تنگستانی، محمدقاسم و مرادی برلیان، مهدی (۱۳۹۷). گفتارهایی در باب نهاد دادستانی و احیای حقوق عامه. انتشارات قوه قضائیه، چاپ اول، ۸۲.
- خالقی، علی (۱۴۰۰). آیین دادرسی کیفری (جلد ۱). چاپ ۴۳، تهران: شهر دانش.
- رشیدی، مهناز (۱۴۰۱). نقش قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران در تضمین حق بر آب. مجله حقوقی دادگستری، دوره ۸۶، شماره ۱۱۷.
- عباسی، محمود، افشاری، فاطمه، پتفت، آرین و دهقانی، پرویز (۱۳۹۸). حقوق شهروندی؛ از حقوق ملت تا احیای حقوق عامه. تهران: وزارت دادگستری.
- کبگانی، محمد حسن؛ منصوریان، مصطفی؛ افشاری، فاطمه (۱۴۰۲). واکاوی مفهومی احیای حقوق عامه با مطالعه تطبیقی دعاوی منفعت عمومی، فصلنامه پژوهش‌نامه حقوق اسلامی، سال بیست و چهارم، شماره دوم، پیاپی ۶۰.
- احمدزاده، ابوالفضل (۱۴۰۲). مقاله روش‌شناسی حقوق عامه و حقوق الفاظ در نظام قضائی، ارائه‌شده در جلسه تخصصی و نشست قضائی با حضور قضات سرشناس استان سیستان و بلوچستان (سالن جلسات شهید بهشتی).
- احمدزاده، ابوالفضل (۱۴۰۳). زمینه و زمانه حقوق عامه در سیستان و بلوچستان (تحلیل توصیفی، تقنینی و قضائی - اجرایی صیانت از حقوق عامه در استان)، زاهدان، انتشارات کتابچه، چاپ اول.
- شاطری‌پور اصفهانی، شهید (۱۴۰۲). اندیشه‌های قضائی رهبر معظم انقلاب اسلامی؛ حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مد ظله‌العالی)، تهران، پژوهشگاه قوه قضائیه، چاپ چهارم.
- مولودی، محمد، حاجی‌عزیزی، بیژن و صفری، ناهید (۱۳۹۵). مطالعه حقوق فرا فردی؛ مبنایی برای دعاوی جمعی. تحقیقات حقوقی، دوره ۱۹، شماره ۷۵.
- نقره‌کار، محمد صالح (۱۳۸۸). نقش دادستان در صیانت از حقوق عامه. تهران: جنگل.
- هاشمی، محمد (۱۳۸۲). حمایت‌ها و تضمینات حقوق بشر در حقوق داخلی و نظام بین‌المللی. تحقیقات حقوقی، دوره ۶، شماره ۳۸.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۸). مبسوط در ترمینولوژی حقوق، جلد اول، چ اول، تهران: گنج دانش.
- جمعی از نویسندگان (۱۴۰۰). محشای قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلد دوم، تهران: پژوهشگاه شورای نگهبان.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۸۵). فرهنگ متوسط دهخدا، تهران: دانشگاه تهران.
- صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی (۱۳۶۴). جلد ۱ - ۳، تهران: اداره کل روابط عمومی و فرهنگی مجلس شورای اسلامی.
- صورت مشروح مذاکرات مجلس بازنگری قانون اساسی ۱۳۶۸ - ۱۳۶۹. چاپ ۱، جلد ۲، تهران: مجلس شورای اسلامی.

- موسی‌زاده، ابراهیم؛ نصرالهی نصرآباد، علیرضا؛ منصوریان، مصطفی (۱۴۰۲). کاربرد نظریه احیای حقوق عامه در دادرسی اداری؛ مطالعه آرای مؤسسان اساسی، فصلنامه مجله حقوقی دادگستری، دوره ۷۸، شماره ۱۲۳.
- معین، محمد (۱۳۸۵). فرهنگ فارسی (متوسط)، جلد اول، چاپ بیست و سوم، تهران: امیرکبیر.
- مهرپور، حسین (۱۳۹۱). مختصر حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، چاپ سوم، تهران: دادگستر.
- یزدی، محمد (۱۳۷۵). قانون اساسی برای همه، چاپ اول، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۲). فلسفه اعلی در علم حقوق، تهران، انتشارات گنج دانش، چاپ اول.
- قاسمی، غلامعلی، محبی، داوود؛ شجاعی، عبدالسعید (۱۴۰۱). تحلیل نهادهای حقوقی حقوق عامه و حقوق جمعی از منظر اندیشمندان اسلامی و غرب، فصلنامه پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب، سال نهم، شماره سوم.
- قاسمی، علی‌اصغر؛ ابراهیم‌آبادی، غلامرضا (۱۳۸۹). نسبت هویت ملی و وحدت ملی در ایران، فصلنامه راهبرد، سال بیستم، شماره ۵۹.
- پتفت، آرین، افشاری، فاطمه (۱۴۰۰). «موانع احیای حقوق عامه در حقوق ایران و راهکارهای تحقق مطلوب آن»، دانش حقوق عمومی، پاییز، ش ۳۳.
- دادبار، هادی، نقش دادستان در حفظ حقوق عمومی و چالش‌های قانونی و اجرایی آن، رساله دکتری، پردیس فارابی قم.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۳). فلسفه حقوق، تهران، انتشارات سهامی انتشار، ج ۵.
- نقره‌کار، محمدصالح (۱۳۸۸). نقش دادستان در صیانت از حقوق عامه، تهران، انتشارات جنگل، ج ۱.
- ابن ابی‌الحدید عبدالحمید بن هبة‌الله (۱۹۶۱). شرح نهج‌البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، داراحیاء، الکتب العربیة، مصر؛ جلد ۵.
- ابن ابی‌الحدید عبدالحمید بن هبة‌الله (۱۹۶۱). شرح نهج‌البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، داراحیاء، الکتب العربیة، مصر؛ جلد ۷.
- احمدی، حمید؛ چلبی، مسعود؛ مقصودی، مجتبی (۱۳۷۸ - ۱۳۷۹). وفاق اجتماعی (۲) میزگرد، فصلنامه مطالعات ملی، سال نخست، شماره ۲ و ۳، ص - ۳۰.
- الراغب الإصفهانی، حسین‌بن محمد (۱۳۷۳). معجم مفردات الفاظ القرآن، مرتضوی، تهران.
- بیرو، آلن (۱۳۷۵). فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه: باقر ساروخانی، کیهان، تهران.
- چلبی، مسعود، بهار (۱۳۷۲). وفاق اجتماعی، نامه علوم اجتماعی، ج ۲، شماره ۳.
- خلیلی، محسن (۱۳۷۸ - ۱۳۷۹). آفرینش وفاق کار ویژه بنیادین قانون اساسی، فصلنامه مطالعات ملی، سال نخست، شماره ۲ و ۳، ص - ۱۵۴.
- طاهری‌نیا، علیرضا؛ احمدی، حسین؛ خدایاری مطلق، سایه (۱۳۹۹). سیمای وفاق اجتماعی در اندیشه علوی (مورد مطالعه: نهج‌البلاغه)، فصلنامه پژوهش‌های اجتماعی، سال چهاردهم، شماره اول و دوم.
- گولد، جولیوس (۱۳۷۶). فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه مصطفی ازکیا، مازیار، تهران.
- احمدزاده، ابوالفضل (۱۴۰۱). فقه روشی؛ نظریه‌ای در تقریب مذاهب اسلامی با تأکید بر مکتب‌شناسی و اجتهاد، تهران، مجمع علمی و فرهنگی مجد، چاپ اول.

